

فصلنامه علمی «پژوهش انحرافات و مسائل اجتماعی»

شماره یکم، پاییز ۱۴۰۰: ۳۳-۵۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲

نوع مقاله: پژوهشی

شهر تهران، مسئله‌ای اجتماعی

تقی آزادارمکی*

ملیحه امانی**

چکیده

در این مقاله، چرایی مسئله نشدن شهر، به‌خصوص شهر تهران، از منظر جامعه‌شناسی بررسی شده است. مسئله‌شدن شهر برای جامعه‌شناسی ایرانی، امری بدیهی قلمداد می‌شود و تحقق نیافتن آن، نیازمند بررسی و تحلیل است. بنابراین، به‌دنبال بررسی این مسئله هستیم که چرا شهر تهران برای اصحاب علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی مسئله نشده است. شواهد نشان از این دارد که شهر تهران به عنوان مسئله‌ای بوروکراتیک برای سیاست‌مداران و به عنوان مسئله‌ای سیاسی برای روشنفکران مطرح بوده است و همین نگاه سبب شده است تا جامعه‌شناسان به شهر به عنوان امری تابعی از حوزه سیاست و آسیب‌شناسانه نگاه کنند. در دستیابی به نتایج، از مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای با رویکرد تاریخی بهره برده‌ایم. نتایجی که پس از بررسی و انجام مطالعات تاریخی به آن دست یافتیم، نشان می‌دهد که تهران در دوره‌های مختلف تاریخی، به لحاظ فنی و بوروکراتیک، مسئله حکومت‌ها و به لحاظ سیاسی مسئله روشنفکران بوده است. شهر تهران به طور خاص، محل استقرار و افول حکومت‌ها بوده است اما در هر یک از این دوره‌ها، سامان اجتماعی شهر تهران و حیات اجتماعی شهر، جایگاهی نداشته است. مسئله شهر در تفکرات و اندیشه‌های روشنفکری هم جایگاهی نداشته است؛ چرا که دغدغه روشنفکران - چه چپ‌گراها و چه راست‌گراها، چه شعرا و ادیبان و چه فیلسوفان - فرهنگ، تمدن و حکومت بوده است و شهری مثل تهران به عنوان

azadarmaki@gmail.com

* نویسنده مسئول: استاد گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران، ایران

malihe.amani@yahoo.com

** دانشجوی دکتری، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران دانشگاه مازندران، ایران



مسئله‌ای مستقل برای جامعه‌شناسان مؤسس تجلی نکرده است که بخواهند بحثی در ارتباط با حیات اجتماعی شهر و زندگی شهری داشته‌باشند. بنابراین اگر علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی را هم ادامه جریان روشنفکری بدانیم، شهر تهران مسئله این گروه نبوده و پژوهش‌های اجتماعی انجام‌شده در حوزه شهر، بیشتر با رویکرد آسیب‌شناسانه و معطوف به کالبد شهر بوده است تا مقتضیات زندگی شهری و حیات اجتماعی شهر و عوامل مؤثر بر آن.

واژه‌های کلیدی: تهران، حیات اجتماعی شهر، جامعه‌شناسی، مسئله‌شدن شهر.



مقدمه

هر چند که شهرها در طول تاریخ، بستر اتفاقات و رویدادهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده‌اند، اما با ظهور مدرنیته و تجلی زندگی مدرن، شهرها به یک مسئله مهم اجتماعی تبدیل شده و مورد توجه علوم گوناگونی چون شهرسازی و معماری، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی، اقتصاد، جغرافیای شهری و ... قرار گرفته‌اند و هر یک از این علوم از زوایای مختلف، ابعاد متفاوت شهر را مطالعه و بررسی کرده و تعبیر و تفاسیر متفاوتی طرح کرده‌اند. با وجود این، شهر از دستور کار محققان و متفکران به‌دور نشده و به صورت امر مرموز و پرمسئله قلمداد می‌گردد. در راز و رمزگونه شدن شهرها و به حاشیه رانده شدن آنها در اندیشه ایرانیان اعم از سیاست‌مداران، مدیران، روحانیون، روشنفکران و علمای علوم اجتماعی، عوامل چندی مؤثر بوده‌اند که در ادامه به اصلی‌ترین آنها اشاره می‌شود:

(۱) شناخت شهرها به واسطه جامعه‌شناسان و علم جامعه‌شناسی به امری بیشتر مبهم و پروبلماتیک تبدیل شده است. به همین دلیل هر چند که جامعه‌شناسان از زمان تأسیس این علم تاکنون - بر شناخت شهر متمرکز شده‌اند، ولی برای آنها ارائه تعریف دقیق از شهر، کار دشواری است (فیالکوف، ۱۳۸۳: ۱۴). در زمینه مطالعات اجتماعی شهر و جامعه‌شناسی شهری نیز، هیچ‌یک از نویسندگان در مورد اینکه شهر چیست، ایده روشنی ندارند (سوندرز، ۱۳۹۲: ۱۰). در حال حاضر، تعاریف مختلفی از مکان شهری ارائه شده است که هیچ‌کدام به‌تنهایی رضایت‌بخش نیست. شهر، گاه بر اساس فرهنگ شهری، گاه بر اساس تعریف سیاسی-اداری، در مواردی بر اساس شاخص اقتصادی و افراد شاغل در بخش غیرکشاورزی و گاهی نیز بر اساس شاخص جمعیت‌شناختی و تعداد جمعیت تعریف می‌شود (شارع‌پور، ۱۳۹۵: ۹). برخی محققان حوزه شهری مثل جین جیکوبز نیز، ماهیت ویژه شهرها را در خیابان‌ها و پیاده‌روها و محلات می‌دانند و به دنبال مطالعه زندگی واقعی در شهرها، سرزندگی و حیات اجتماعی شهر هستند (ر.ک: جیکوبز، ۱۳۹۸).

(۲) گروهی از جامعه‌شناسان و روشنفکران ایرانی برای برون‌رفت از مشکل پیش‌آمده، به تحلیل مقایسه‌ای - بین شهر و روستا، شهر و قبیله و ایل، شهر و حاشیه‌نشینی - متوسل شده‌اند. در میان جامعه‌شناسان ایرانی، مقایسه بین شهر و

روستا اصل شده است. ملاک و معیار تمایز شهر از روستا در ایران از زمان سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن، یعنی از سال ۱۳۳۵ و حتی پیش از آن، از معیار جمعیتی صرف به معیارهای ترکیبی (جمعیتی-اداری، یعنی مرکز شهرستان و مرکز بخش) تغییر یافته است؛ به گونه‌ای که بعد از آخرین تغییرات یعنی از سال ۱۳۸۹ تاکنون، روستاهای مرکز بخش با هر جمعیتی و روستاهای واجد شرایط، چنانچه دارای ۳۵۰۰ نفر جمعیت باشند، شهر شناخته می‌شوند (زنگنه شهرکی، ۱۳۹۲: ۵۳۶). بر اساس نتایج سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۵، تعداد شهرهای ایران ۱۲۴۲ شهر است و ۷۴ درصد جمعیت ایران در نقاط شهری ساکن هستند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). باتوجه به رشد و افزایش تعداد شهرها در ایران، توجه به مسئله شهر به لحاظ اجتماعی ضروری است؛ در حالیکه به نظر می‌رسد در این زمینه شاهد توجه کمتر جامعه‌شناسان به ماهیت و مختصات شهری، فهم شهر و اقتضات شهری و زیست شهر هستیم.

(۳) به لحاظ تاریخی، ایران کشوری بوده است که دولت‌ها و تمدن‌ها و فرهنگ‌هایش را در بستر و مناسبات شهری سامان داده است. منابع تاریخی، نشان‌دهنده روند زندگی شهری در ایران از دوران باستان، در دوره‌های شاهنشاهی‌های ماد و هخامنشی، و همچنین رشد شتابان زندگی شهری در عهد سلوکیان و پارتیان تا پیدایش شهرهای یونانی‌وار تحت فرمان دولت مرکزی در دوره ساسانی است و نخستین پادشاهان ساسانی از بنیانگذاران بزرگ شهرها بوده‌اند و در این دوره، به‌خصوص قرن ششم، شهرهای بسیاری پدید آمدند (اشرف، ۱۳۵۳: ۷-۸). بنابراین، می‌توان گفت تاریخ ایران، تاریخ مدنیت و شهرنشینی است و تمدن‌های ایرانی نیز بر اساس سازوکارهای شهری تا روستایی سامان یافته‌اند (آزادارمکی، ۱۳۹۱: ۵۰۴). ولی غلبه سنت اندیشه‌ای مارکسی و کمونیستی - با محوریت ایده‌های مائویستی ضد زیست شهری و مدافع زیست دهقانی - موجب شده تا بسیاری از پژوهش‌هایی که در ایران انجام گرفته، بر روستا و انقلابات دهقانی متمرکز شده و عمدتاً ضدشهرها بوده‌اند. گفته شده است در ایران، به دلیل فقدان شهرهای مستقل، شرایط شکل‌گیری سرمایه‌داری وجود نداشته و حرکت‌ها می‌بایستی از زندگی روستایی و دهقانی بروز و توسعه یابد. در ادامه این مسیر، حتی اتکا به ایده‌های ابن‌خلدون هم به توسعه مطالعات ضدشهری انجامیده است. به تعبیر ابن‌خلدون، بادیه‌نشینان، اشغال‌کننده شهرها و مؤسسان زیست شهری در مسیر

فروپاشی - با کاهش عصیبت شهرنشینان - بوده‌اند. بر اساس رویکرد ابن‌خلدونی، به نقش گروه‌های اجتماعی در سامان امور اجتماعی و اقتصادی توجه نمی‌شده است (آزادارمکی، ۱۳۹۱: ۵۰۴). غلبه این رویکردها موجب نادیده گرفته‌شدن مختصات زندگی شهری و شکل‌نگرفتن پارادیم مطالعات شهری در ایران شده است. در حالیکه با نگاهی کلی به تاریخ ایران می‌توان این معنی را دریافت که در دوره‌های مختلف، با وجود محوریت تولید کشاورزی در روستاها، شهرها اصلی‌ترین کانون تصمیم و عمل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بوده‌اند. بنابراین در ایران، شهرهای بزرگ وجود داشته‌اند و سازنده نظام سیاسی بوده‌اند؛ در حالیکه حکومت‌ها سازنده شهرها نبوده‌اند، اگر چه با انتقال مرکز حکومتی از شهری به شهر دیگر، از اهمیت اولیه شهرهایی چون شیراز، قزوین و اصفهان، در مقایسه با دوره‌ای که رئیس حکومت و نظام بوروکراسی در آن مستقر بوده، کاسته شده، ولی این به معنی نابودی شهرها پس از انتقال دولت‌ها از آنها نیست. شهرها به دلایل طبیعی، امنیتی، اقتصادی و خانوادگی دارای اهمیت بوده‌اند و با از دست دادن یک بعد و یک ویژگی دچار میرایی نشده‌اند (آزادارمکی، ۱۳۹۱: ۴۹۵-۴۹۶).

(۴) آنچه تمرکز بر شهر و تحولات شهری را به حاشیه برده است، انجام مطالعات در حوزه شهر با رویکرد آسیب‌شناسانه است. با جست‌وجویی در پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه مطالعات اجتماعی شهری می‌بینیم که اکثر پژوهش‌های اجتماعی شهر، در جهت بررسی و تحلیل یک مسئله، (مانند) انحراف و آسیب اجتماعی از جمله فقر، حاشیه‌نشینی، بزه‌های اجتماعی و بحران‌های زیست‌محیطی، ترافیک، آلودگی هوا و ... انجام می‌شود و یا اینکه فقط به طراحی شهری و صورت کالبدی شهر توجه می‌شود؛ در حالیکه چگونگی شکل‌گیری محلات شهری، گونه‌شناسی فرهنگی اجتماعی محلات، نقش مهاجران در ترکیب جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی شهر، نقش و جایگاه گروه‌های اجتماعی در شهر، فرهنگ شهری، حوزه‌های فرهنگی شهر و حیات اجتماعی شهر، از مهم‌ترین موضوعات در حوزه مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهر هستند و باید مورد توجه قرار بگیرند.

همان‌طور که در بالا اشاره شد، هر چند که تاریخ ایران گواه بر این است که تحولات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در شهرهای مهم ایرانی کلید خورده و متفکران و اندیشه‌ورزان اصلی ایرانی هم در شهرها زیسته‌اند و دغدغه آنها شهر و مسائل آن بوده

است، از طرف دیگر، جامعه‌شناسی حیاتش را از شهرها و تأملات جامعه‌شناسان در مورد شهرهای جدید اخذ کرده است، ولی در ایران جامعه‌شناسان به جای تمرکز بر تحولات شهرها، بر تحولات روستاها و تعارض روستا با شهر از یک طرف، و وجوه آسیب‌شناسانه شهرها تمرکز کرده‌اند. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسان ایرانی برخلاف جامعه‌شناسان بنیانگذار، از پرداختن به مسئله شهرهای جدید و مسائل و مشکلات آن دوری کرده و بیشتر بر حیات دولت‌ها یا تحولات روستایی و دهقانی متمرکز شده‌اند.

برای ما در این مقاله، مسئله نشدن شهر، به‌خصوص شهر تهران، در نزد جامعه‌شناسان ایرانی، مورد توجه قرار گرفته است. مسئله‌شدن شهر به این معنا که آیا در مطالعات شهری تهران، امر اجتماعی، واقعیت‌های اجتماعی شهر، نگاه مدنی به شهر، زیست و حیات اجتماعی شهر، نحوه ورود و خروج مهاجران و تأثیرگذاری این روند بر زندگی شهری، پیدایش گروه‌های اجتماعی و نقش این گروه‌ها در زندگی شهری و توجه به سطوح محلی شهر و واقعیت‌های آن، مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد؟ و آیا جامعه‌شناسی، شهر را موضوع مورد مطالعه خود قرار داده است؟ بررسی و مطالعه تمام این موضوعات، مستلزم انجام دادن مطالعات تاریخی شهر تهران در دوره‌های مختلف و حکومت‌های مختلف و همچنین بررسی جایگاه شهر، به‌ویژه شهر تهران، در اندیشه روشنفکری است؛ چرا که در کنار جامعه‌شناسی، فضایی به نام فضای روشنفکری وجود دارد (ر.ک: آزادارمکی، ۱۳۹۵).

بنابراین، سؤالاتی که در این مقاله به دنبال دستیابی به پاسخ آنها هستیم، این است که: آیا شهر تهران برای جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی مسئله شده است یا خیر؟ اگر تهران به مسئله تبدیل شده است، مسئله در چه سطحی است؟ آیا شهر تهران برای حکومت و حوزه روشنفکری نیز مسئله بوده است، در صورت بلی، از چه زمانی و با چه نگاهی؟ چه رابطه‌ای بین مسئله شدن شهر تهران برای حوزه سیاسی و روشنفکری با حوزه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی وجود داشته است؟ پاسخ‌گویی به این سؤالات، نیازمند نگاه تاریخی به شهر و زندگی شهری در طول دوره‌های مختلف و نقش عوامل تأثیرگذار در جایگاه و اهمیت شهر و مسئله‌شدن آن است که می‌تواند آغازگر بحث و مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌تری در حوزه مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهری در ایران باشد.

در این بحث، تعیین رابطه بین حوزه سیاسی و روشنفکری و علمی و نحوه تبدیل و انتقال موضوعات و مباحث ضروری به نظر می‌رسد.

مبانی نظری

مرور نظریه‌های جامعه‌شناختی در حوزه شهر و زندگی شهری، نشان می‌دهد که نظریه‌های مربوط به شهر که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پدیدار شدند، علی‌رغم تفاوت‌های بسیار، دو ویژگی عام داشتند؛ تمامی بر این فرض بودند که اولاً هر واحد زندگی اجتماعی به وسیله نهادهای آن مشخص می‌شود؛ ثانیاً، اجتماع انسان یک دستاورد تاریخی یا تکاملی است و در نتیجه تبیین و توضیح رویدادهای اجتماعی، متضمن کشف سرچشمه‌های آن است (وبر، ۱۳۶۹: ۵۸). در نتیجه، ظهور شهر بدون ملاحظه وضعیت نهادهای مستقر در آن و دوره‌هایی که طی کرده است، ممکن نیست. با تکیه بر دو عنصر اشاره‌شده می‌توان دید که کدام نظریه مطرح در مورد شهر در علوم اجتماعی، تأملات و ملاحظات جامعه‌شناسانه ندارد.

نظریه اروپایی شهر، برخلاف نظریه بوم‌شناختی^(۱) و نظریه اجتماعی روان‌شناختی شهر، یک نظریه نهادی شهر را ارائه داده است. در این نظریه، تعریف شهر به شکل خاصی مطرح گردیده و از نقطه نظر تقدم تاریخی مؤسسات و نهادهایش بررسی شده است (همان: ۵۸).

مارکس، دورکیم و وبر، شهر را یک موضوع تحلیل مهم از لحاظ تاریخی در بستر انتقال از نظام فئودالی به نظام سرمایه‌داری در اروپای غربی، تلقی می‌کردند و بستری که در آن، شهر در آثار این سه نظریه‌پرداز ظاهر شده، مربوط می‌شود به تأثیر ثانویه شهر بر توسعه فرایندهای اجتماعی بنیادین که در درون جوامع سرمایه‌داری پدیدار می‌شوند؛ به این معنا که شهر نه به عنوان یک علت بلکه به عنوان یک شرط مهم برای بروز تحولات ویژه مورد تحلیل واقع می‌شود (سوندرز، ۱۳۹۲: ۱۹-۲۰). مارکس بر دوگانه روستا و شهر تأکید دارد. او شهر را موضوع تحلیل خود قرار نمی‌دهد، بلکه به پدیده‌هایی توجه دارد که از لحاظ روابط بنیادین و تعیین‌هایی که این پدیده‌ها تجلی آنها هستند، در شهرها خود را آشکار می‌سازند (لوفور، ۱۹۷۲: ۷۱، نقل از سوندرز، ۱۳۹۲: ۳۷).

شهر در تفکرات وبر، درباره روابط میان اقتصاد و دین جا دارد. توسعه شهر مقارن است با توسعه قدرت عقلانی- قانونی که در دستگاه دیوان سالاری تجلی پیدا می کند. وبر عوامل انسجام شهری را اقتصاد، امنیت، آزادی و برادری می داند و خاطرنشان می کند اعطای این حقوق برای شهروندان، تکلیف دفاع از شهر را ایجاد می کند که در نتیجه وابسته به یک پیمان میان قشرهای اجتماعی است و آمادگی دفاع از آن را دارند (فیالکوف، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۱۰۳).

همانطور که نیسبت^۱ هم مطرح کرده، شهر یکی از موضوعات کلیدی در کار تمام این نظریه پردازان بوده است، اما نوشته های آنان بر این دلالت دارد که در شرایط جامعه سرمایه داری پیشرفته، یک جامعه شناسی شهری متمایز و مشخص نمی تواند وجود داشته باشد (سوندرز، ۱۳۹۲: ۱۸).

دغدغه اصلی این نظریه پردازان، دلالت های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توسعه سرمایه داری غرب بود و در آن زمان، رشد سریع شهرها، بدیهی ترین و به طور بالقوه، مخرب ترین تغییرات اجتماعی بود. افزایش چندبرابری جمعیت شهری، در ذهن بسیاری از سیاستمداران و متخصصان، مترادف بود با رشد مشکلات شهری نظیر گسترش محله های فقیرنشین و بیماری، اختلال در نظم و قانون و ... با وجود اینکه این نظریه پردازان به میزان و اهمیت این تغییرات آگاه بودند اما هیچ یک، توسعه یک نظریه شهری ویژه را برای تبیین این تغییرات، مفید یا ضروری نمی دانستند و بر این نظر بودند که در جوامع سرمایه داری مدرن، مسئله شهری باید در زیرمجموعه تحلیل عام عوامل کل جامعه قرار گیرد (همان: ۱۸-۱۹).

در این مقاله، با توجه به اینکه مؤسسان جامعه شناسی، همچون مارکس و وبر و زیمل و دورکیم^(۲)، با محوریت شهر و زندگی شهری به نظریه پردازی پرداخته اند، بر ایده های امیل دورکیم تأکید بیشتری کرده ایم؛ زیرا مسئله ای که در جهت شناخت آن هستیم، با ارجاع به ایده های این جامعه شناس، بهتر می توانشاسایی کرد.

دورکیم، بر اساس کتاب «تقسیم کار اجتماعی»، استدلالش بر این است که دو عامل باعث افزایش تقسیم کار در جامعه می شود: تراکم مادی یعنی تراکم جمعیت در یک

منطقه معین، و تراکم اخلاقی یعنی افزایش چگالی تعامل و ارتباطات اجتماعی در بین جمعیت. او بر این نظر است که در تراکم اخلاقی، جامعه از طریق شهرنشینی خود را متجلی می‌سازد (سوندرز، ۱۳۹۲: ۶۲). از نظر دورکیم، شهرها با تراکم فیزیکی (نسبت جمعیت به مساحت) مشخص می‌گردند که نتیجه یک تراکم اخلاقی است، یا به عبارتی، درجه مشارکت در قواعد و ارزش‌های مشترک. از منظر این جامعه‌شناس، تا وقتی که سازمان اجتماعی پاره‌پاره است، شهر وجود ندارد (فیالکوف، ۱۳۸۳: ۱۶). طبق دیدگاه دورکیم، تراکم اخلاقی به تراکم فیزیکی می‌انجامد ولی عکس آن، لزوماً درست نیست. بدین معنا که بسیاری از تجمعات جمعیتی مثل شهرها یا محله‌های مسکونی جدید، با وجود تراکم فیزیکی، سبب ارتقای سطح زندگی اجتماعی نمی‌گردد و با وجود تلاش شهرسازان، گمنامی هنوز قاعده است؛ درحالی‌که در محله‌های قدیمی، با تراکم یکسان، روابط اجتماعی گرمی میان ساکنان شکل گرفته است. برعکس، مطالعات شبکه‌های قدیمی و خانوادگی در شهرها نشان داده است که مجاورت اجتماعی ممکن است به مجاورت مکانی هدایت کند؛ یعنی یک گروه‌بندی مکانی معنادار در یک محله شهر شکل بگیرد (همان: ۱۷). از نظر دورکیم، سبب تقسیم کار، شهرنشینی همراه با توسعه وسایل جدید حمل و نقل و ارتباطات است؛ به دلیل اینکه جمعیت انسانی متمرکز، فقط از طریق تمایز کارکردها می‌تواند به بقای خود ادامه دهد (سوندرز، ۱۳۹۲: ۶۳).

تصویرسازی دورکیم از شهر به‌عنوان نیروی لازم برای تغییر، بیانگر چیزی است که از آن زمان به بعد، تحلیل مرسوم برای ماهیت زندگی شهری شده است. این استدلال او که شهر نظارت‌های سنتی را ضعیف کرده و جمع نمی‌تواند یک قاعده رفتار اخلاقی را بر حوزه‌های مختلف کنش تحمیل کند که ساکنان شهر درگیر آنها هستند؛ اینکه فرد از آزادی حاصل از گمنامی ضروری شهر برخوردار است؛ اینکه ممکن است در بخش‌های مختلف شهر، اجتماعات اخلاقی کوچک توسعه یابد ولی حوزه نفوذ این اجتماعات بر فرد محدود است؛ اینکه شهر نفوذ خود را بر محیط پیرامونی خود بسط داده و در نتیجه کل جامعه را شهری متأثر می‌کند؛ تمام این مباحث دورکیم در آثار اکولوژی شهری مکتب شیکاگو و در مقاله ویرث درباره شهرگرایی به عنوان شیوه زندگی و در بسیاری از مطالعات تک‌نگاری مربوط به اجتماع تا زمان حاضر، خود را نشان داده است. آنچه تمام این مطالعات از دورکیم به عاریت گرفته‌اند این است که در حالیکه شهر بی‌شک نیروی

مهمی برای ترقی و آزادی فردی است، به بدیهی‌ترین شکل ممکن با ابعاد آسیب‌شناختی جامعه مدرن نیز پیوند خورده است (سوندرز، ۱۳۹۲: ۶۴).

با توجه به دیدگاه امیل دورکیم و سؤال‌های اساسی مطرح در این مقاله، در پی این هستیم که حوزه اندیشه ایرانی چه تحلیلی در پیدایش و توسعه شهر داشته و تاکنون با همه تلاش‌های مفهومی و نظری صورت‌گرفته، ما شاهد نظریه اجتماعی معینی از سوی روشنفکران و اصحاب علوم اجتماعی نیستیم. البته افرادی چون احمد اشرف، در پژوهشی تحت عنوان «شهرنشینی از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی»، با به‌کارگیری اصول نظریه‌های ماکس وبر و کارل مارکس درباره زندگی شهری و نقش آن در تحولات تاریخی برای شناخت برخی از ویژگی‌های اساسی شهرنشینی در ایران و مقایسه شهرهای ایرانی در دوران باستان با شهرهای یونانی و رومی در همان دوران و همچنین مقایسه شهرهای ایرانی در دوران اسلامی با شهرهای فئودالی در مغرب‌زمین پرداخته است، اما تلاش این گروه از جامعه‌شناسان بیشتر انطباق نظریه‌ها بر شرایط تاریخی و اجتماعی ایران بوده تا راهی در شناخت نظام شهری ایرانی بوده باشد (اشرف، ۱۳۶۰: ۹۴-۹۹). در ادامه همین تلاش‌ها، با رویکرد نو این خلدونی در ایران روبه‌رو هستیم. آنها هم بیشتر راهی در توضیح ظهور و سقوط شهرها با ارجاع به مفهوم «عصبیت» از نظر ابن‌خلدون کرده‌اند (مهدی، ۱۳۵۸: ۲۶۶).

روش تحقیق

در این پژوهش، با استفاده از روش اسنادی و کتابخانه‌ای و رویکرد تاریخی و تحلیلی، سعی شده تا منابع و کتاب‌های مرتبط با تاریخ شهر تهران در دوره‌های قاجار و پهلوی بررسی شود و از این رهگذر، جایگاه و موقعیت شهر تهران در این دوره‌ها از منظر حکومت‌ها و نیز بر اساس آنچه در منابع مربوط به جایگاه شهر در اندیشه روشنفکران و اصحاب علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی وجود دارد، مورد مطالعه قرار بگیرد و در نهایت شهر به عنوان یک پدیده جامعه‌شناسی و چگونگی مسئله شهر، در هر یک از این حوزه‌ها بررسی و تحلیل شده است.

تهران، مسئله حکومت

تاریخ شهر تهران نشان می‌دهد که این شهر، بعد از توجه حکومت و دولت در دوره

قاجار از جایگاه خاصی برخوردار می‌شود. به این معنا که در حکومت قاجار، این شهر به عنوان مرکز سیاسی و پایتخت کشور انتخاب شده و همه تعاملات با تهران است و حساسیت خود نسبت به شهرهای دیگری مثل اصفهان و شیراز و قزوین و زنجان و ... را از دست می‌دهد. بنابراین، اهمیت شهر تهران در ابتدا از منظر سیاسی بوده و این شهر مسئله حکومت بوده و دولت در آن مستقر شده است.

اتحادیه نظام‌مافی (۱۳۹۵) در این زمینه می‌نویسد «هنگام مرگ آقا محمدخان، جمعیت شهر تهران، ۱۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر بود که قریب به ۳۰۰۰ نفرشان به امور نظامی و دیوانی مشغول بودند. در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه، جمعیت تهران و به موازات آن اهمیت شهر افزایش یافت و اولین توسعه شهر اتفاق می‌افتد. با این حال رشد اساسی تهران در عصر ناصری میسر می‌شود. حضور شاه و دربار در تهران و توجه دولت به این شهر، آن را از هر جهت از سایر شهرهای ایران متمایز می‌کرد؛ هر چند در آغاز قرن ۱۳ قمری زمانی که تهران به پایتختی انتخاب شد، این شهر از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی از اکثر شهرهای بزرگ ایران عقب‌مانده‌تر بود، ولی به مرور اقداماتی چون تأسیس دارالفنون، انتشار روزنامه، ارتباط با اروپا، حضور فرنگی‌ها، رشد تجارت و به‌خصوص تجارت خارجی، امنیت بیشتر و شهرسازی نوین موجب پیشرفت و توسعه تهران شد و به تدریج از هر جهت به مرکز واقعی ایران بدل گشت» (اتحادیه، ۱۳۹۵: ۱۴-۱۵).

عوامل گزینش پایتختی تهران را مورخان و محققان در چند امر جغرافیایی و اجتماعی - سیاسی دانسته‌اند؛ از جمله نزدیک بودن به خاستگاه و مقر ایل قاجار در استرآباد و مازندران، محصور بودن شهر تهران با سلسله‌کوه‌های البرز که موقعیت نظامی و استراتژیک جنگی ممتازی را فراهم می‌آورد، از نظر اقتصادی و خودکفایی تولیدی و مصرفی که با برخورداری از مناطق حاصل‌خیز ری و نواحی، جمعیت پایتخت در حد معقول در رفاه و آسایش قرار می‌گرفتند و نزدیکی تهران به سکونتگاه ایلات افشار ساوجبلاغ و خلج‌های ساوه و عرب‌های ورامین که در جمع از هواداران آقامحمدخان بودند و نوعی امنیت نظامی برای سلطنت جدید پدید می‌آورد (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۷۹-۸۰). در نتیجه، دولت و رژیم قاجار هم به عنوان نیروی توسعه‌دهنده و هم به عنوان نیروی سرکوبگر شهر تهران عمل می‌کند.

در دوره پهلوی هم شاهد چنین روندی در ارتباط با شهر تهران هستیم. چرا که در

این دوره نیز مسئله حکومت، به لحاظ سیاسی شهر تهران می‌شود و بعد می‌بینیم که شهرداران هم کنشگران اساسی در عرصه سیاست می‌شوند یا اینکه افراد مهم سیاسی شهردار می‌گردند. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و خلع قاجاریه از سلطنت و روی کار آمدن رضاخان میرپنج سوادکوهی، در سازوکار خاص درون جامعه‌ای و برون جامعه‌ای ایران و بسیاری از شئون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور، از جمله نظام شهرنشینی ایران، دگرگونی‌هایی پدید آمد که چگونگی آن در تهران به عنوان پایتخت، ظهور و بروز بیشتری داشته است. در آغاز کودتا، سید ضیاءالدین رئیس‌الوزراء، یک کارشناس ارمنی به نام ایکپیان را مسئول بلدیة تهران کرد و با جدا کردن آن سازمان از نظمیة، اصلاحاتی در شهر پدید آورد. اما بعد از روی کار آمدن رضاخان، نظامیان که به سرکردگی او قصد تصاحب کل کشور را داشتند و سازمان‌دهی قدرت را از تهران آغاز کرده بودند، نظمیة و بلدیة را مقدمه دست‌اندازی‌های خود در دیگر نهادها و وزارتخانه‌ها و حکومت می‌دانستند (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۴۰-۴۱).

بنابراین با کنار گذاشتن سید ضیاء (۴ خرداد ۱۳۰۰ شمسی) و هموار کردن امور در دوران وزارت جنگی رضاخان و رساندن وی به مقام رئیس‌الوزاری، نخست با قدرت دادن به سرتیپ محمود انصاری (رئیس حکومت نظامی تهران) بسیاری از وظایف بلدیة «صبغہ نظامی» یافت. البته دخالت نظامیان در کارهای بلدیة از فردای کودتا آغاز شد، اما در دوره‌ای که آن سازمان تحت حاکمیت نظامی درآمد، چشمگیرتر شد (همان: ۴۱).

در سال ۱۳۰۹ خورشیدی با تدوین قانون جدید بلدیة با کاسته شدن حقوق انجمن شهر، شهرداری زیر نظر وزارت کشور (دولت) قرار گرفت (همان: ۵۱) و تحولات و دگرگونی‌های تهران، جنبه اجتماعی و فرهنگی و حتی اقتصادی خود را از دست داد و حاکمیت مطلق سیاسی در تمام حرکت‌ها و تحولات شهری قدرت سرمدی و تعیین‌کننده گردید و بسیاری از کارگزاران دولتی به صورت غیرقانونی و ستمگرانه صاحب خانه‌ها و عمارات متعدد شدند. در سال ۱۳۱۵، بر پایه تصمیم‌های فرهنگستان که بسیاری از واژه‌های اداری و کشوری را تغییر داد، واژه «شهرداری» نیز به جای بلدیة انتخاب شد. بنابراین تهران از یکسو تمرکز حکومتی و اداری یافت و از سوی دیگر در نظام و سرمایه و اقتصاد جدید و در پهنه وابستگی که بی‌تردید نفت زیرساخت آن بود، حالت پایتختی و مرکزیت به خود گرفت (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۶۲-۶۳).

میراث رضاخان برای تهران، مداخله وسیع او در بافت کهن این شهر است. مجموعه شهری تهران در اوایل دوره رضاخان (۱۳۰۴)، تقریباً همانی است که در دوره ناصری بود. با تصویب قانون بلدیه، اولین طرح تهران تحت عنوان نقشه خیابان‌ها در ۱۳۰۹ به اجرا درمی‌آید. خیابان‌های جدید کشیده شده و مسیرهای اصلی کهن عریض می‌گردند. عملی که با تصویب قانون ۱۳۱۲ سرعت بیشتری می‌یابد. تخریب دیوارهای تهران قدیم از ۱۳۱۱ شروع می‌گردد و سال‌های بعد، خیابان‌های عریض کمربندی جانشین دیوارها می‌شوند: در شمال شهر، خیابان شاهرضا (انقلاب کنونی)، در شرق خیابان شهناز (۱۷ شهریور امروز) در جنوب خیابان شوش و در غرب خیابان سی متری نظامی (کارگر امروز). در این زمان (۱۳۱۲) تهران بیش از پیش گسترده می‌شود (حبیبی، ۱۳۶۸: ۱۳).

بنابراین، با تأسیس بلدیه، تحولات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و کالبدی در دوره پهلوی صورت‌های جدیدی به خود گرفت. به دنبال تغییرات فرهنگی که در جامعه اتفاق افتاد، سازمان بلدیه با ارگان‌هایی همچون فرهنگستان ایران همراه گردید و منشأ تغییراتی از این دست شد: تغییر نام تابلو مغازه‌ها، مزین شدن اسامی کوچه‌ها به نام فضلا و علما، تغییر نام خیابان‌ها از اسامی قاجار به کلماتی مانند سپه، رضا، پهلوی، شاه و شاه‌پور، تغییر نام معابر شهری مانند تغییر پس‌کوچه به بن‌بست و تبدیل بند به دربند، حمایت از صنایع دستی، تأسیس نمایش‌خانه، تأسیس موزه، تأسیس کتابخانه، تأسیس مدارس فنی از جمله مواردی است که می‌توان به آن اشاره کرد (جلال‌پور، ۱۳۹۰: ۲۳۷). در ارتباط با اقدامات اجتماعی، می‌توان به تعطیلی روز جمعه، ممانعت از تولید صدای ناهنجار در شهر، ممانعت از کبوتربازی، جمع‌آوری و اسکان فقرا، حمایت از ورزش با احداث ورزشگاه، کمک در امر سربازگیری، و ایجاد مکان مناسب برای مراسم جشن اشاره کرد (همان: ۲۳۸).

از دهه ۱۳۳۰ با ملی شدن صنعت نفت، درآمد کشور از فروش نفت افزایش یافت و افزایش تعاملات ایران در سطح جهانی موجب توسعه ایرانگردی و توجه جهانگردان به ایران از دهه ۱۳۴۰ بود که طی این روند، شهرها به ویتترین سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور تبدیل شدند و دور جدیدی از توجه دولت به شهرها آغاز شد (رهنمایی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). به طور کلی، می‌توان گفت که با روی کار آمدن رضا شاه، شهرها عمدتاً مراکز تجارت داخلی و خارجی و نیز مرکز سیاسی حکومت به شمار می‌رفتند. اقدامات و

تحولات دوره رضاشاه تقریباً تنها حیات شهری را دست‌خوش تحول ساخت. ادارات مختلف به همراه مدرنیزاسیون دستگاه دولتی یکی پس از دیگری در شهرهای مهم کشور، از جمله تهران، ظاهر می‌شدند. خیابان‌های جدید شهری در تقابل با بافت‌های قدیم شهر نیز سیمای شهر را تغییر داد و به دنبال آن افزایش سریع وسایل حمل و نقل و وسایل نقلیه شهری بیش از پیش چهره سنتی شهرها را دگرگون کرد (حسامیان و همکاران، ۱۳۶۳: ۳۷-۳۸).

در دوره انقلاب اسلامی و بعد از آن، شهر همچنان مسئله اصلی سیاستمداران و مدیران بوده است. برخی از محققان، دولت و حکومتی را که بعد از انقلاب اسلامی به وجود آمد، هم شهردار و هم شهردار و هم شهردار می‌دانند. رهنمایی اشاره دارد که انقلاب اسلامی ریشه و پایگاه مردمی خود را چه از نظر ایدئولوژیک و چه اقتصادی در جامعه شهری بنیان نهاده است و می‌توان گفت که حتی غلیظ‌تر از انقلاب مشروطیت، ماهیت شهری دارد و بر این نظر است که رابطه دولت و زندگی شهری امروز ایران را باید یک رابطه مصلحتی، و نه منطقی، تلقی کرد. چرا که ایجاد سالانه بیش از چهل نقطه شهری در کشور، عمدتاً نه با خواست مردم، بلکه به درخواست و اصرار و پیگیری کسانی انجام می‌گیرد که زاده این روستاها بوده و در بدنه اجرایی دولت نفوذ دارند. اما این اقدام نه فقط با منافع دولت انطباق دارد، بلکه بخشی از آرزواندیشی‌های تاریخی مردم را نیز برآورده می‌کند؛ زیرا این روستاها با تبدیل شدن به شهر، هم از مواهب شهرنشینی برخوردار شده‌اند و هم از رنج تاریخی روستا بودن تا حدودی آزاد می‌شوند (رهنمایی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۲).

بنابراین بعد از انقلاب اسلامی، در ارتباط با شهر تهران می‌بینیم که تهران به لحاظ سیاسی اهمیت می‌یابد. شهر تهران از وقوع انقلاب اسلامی، محل رویدادهای سیاسی بوده و جایگاه سیاسی تعیین‌کننده‌ای نسبت به سایر شهرهای ایران داشته است. تمام نهادها و سازمان‌های مهم و وزارتخانه‌ها و مراکز اداری و سیاسی مهم از رهبری تا ریاست جمهوری و ارگان‌های وابسته و سفارتخانه‌ها در تهران به عنوان پایتخت ایران متمرکز می‌شوند و به نوعی تمامی تصمیمات مهم کشوری و حتی بین‌المللی معطوف به تهران است. به لحاظ اقتصادی، تهران مهمترین مرکز اقتصادی-صنعتی کشور است؛ بازار تهران، مرکز بازارهای کشور است و مهمترین بازار بورس کشور نیز در تهران جای

دارد (وحید، ۱۳۸۷: ۲۸۳). همچنین مهمترین مراکز آموزش عالی کشور در تهران مستقر هستند. تهران مرکز تولیدات فرهنگی مثل کتاب، موسیقی، هنر و ... است. مهمترین موزه‌ها، تئاترها، سینماها و نگارخانه‌های کشور در تهران قرار دارند و تهران محل استقرار رادیو-تلویزیون ملی، خبرگزاری رسمی کشور و مطبوعات عمده کشور است (همان).

از طرفی، در انتخابات و رویدادهای سیاسی، شهر تهران اهمیت می‌یابد. نمایندگان شهر تهران در مجلس اهمیت می‌یابند. شهرداری تهران و شهرداران تهران افرادی هستند که به لحاظ سیاسی اهمیت می‌یابند و شخصیت‌های زیادی بعد از اینکه شهردار می‌شوند، وارد عرصه‌های بالای سیاسی از جمله ریاست جمهوری و ریاست مجلس و ... می‌شوند. بنابراین افرادی که وارد حوزه مدیریت شهر تهران می‌شوند، به لحاظ سیاسی هم افراد مهمی می‌شوند و دغدغه‌شان به لحاظ سیاسی دغدغه سامان کل کشور می‌شود. اما چالش کل کشور هم با شهر تهران و بحران‌هایی است که این شهر به لحاظ سیاسی، جمعیتی، محیط زیستی و ... با آن مواجه است.

با بررسی جایگاه تهران به عنوان مرکز حکومت‌ها از دوره قاجار تا زمان حاضر می‌توان گفت که شهر تهران به لحاظ استراتژیک و امنیتی و همچنین به عنوان شهری در جهت تعامل با کشورهای جهان در دوره‌های مختلف، مرکز توجه سیاستمداران و حاکمان بوده است. رشد و گسترش و مدرن شدن شهر هم در نتیجه الزامات سیاسی و حاکمیتی بوده است که دیگر شهرهای ایران را نیز تحت تأثیر قرار داده است و موجب افزایش مهاجرت‌های گسترده در دوره‌های تاریخی و تحت تأثیر شرایط اقتصادی به این شهر شده است؛ به طوری که در هر دوره، مدیریت و ساماندهی شهر، تحت نظارت حاکمیت و نظام سیاسی بوده است که بیشتر سامان شهر به لحاظ کالبدی و فضای فیزیکی مورد توجه بوده است. بنابراین می‌توان گفت که شهر تهران از ابتدا مسئله حکومت بوده و محل استقرار و زوال حکومت‌ها و فضای رویدادهای سیاسی و اجتماعی در دوره‌های گوناگون بوده است.

شهر در اندیشه روشنفکری

ساحت دوم این است که آیا شهر تهران، برای روشنفکری مسئله شده است یا خیر؟

پرداختن به این سؤال اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا روشنفکر فرزندان و محصول جهان جدید است و جهان جدید یا مدرنیسم در شهرها متولد شده و طی زمان دچار تغییرات بنیادین شده است. با وجود اینکه انتظار بر این بود که روشنفکران بر نحوه ظهور شهرها متمرکز شوند، ولی بیشتر آنها مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم را سه ابزار کلیدی برای ساختن جامعه‌های نوین، قدرتمند و توسعه‌یافته به شمار آورده‌اند (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۸۰). به نظر می‌آید، سؤال و ابهامی که روشنفکران در صدسال اخیر با آن مواجه بودند، پرسش از کیستی («ما کیستیم؟») است که این سؤال در فضای مواجهه فرهنگ ایرانی-اسلامی ما در طول یک سده‌ای که با فرهنگ تحول‌زای غرب (مدرنیسم) برخورد کرده است، مطرح می‌شود. روشنفکران مواجهه‌های گوناگونی در ارتباط با این پرسش و ابهام داشته‌اند. برخی با هر مؤلفه‌ای از جهان جدید سر نامهری می‌دهند و آن را طرد و نفی می‌کنند، برخی غرق شدن در جهان جدید و اخذ همه مؤلفه‌های آن را هم آسیبی برای هویت و خویشتن ما نمی‌دانند. بنابراین ما در این زمینه هم نظریه بازگشت به خویشتن را داریم و هم نظریه سه فرهنگ را؛ یعنی هم نظریه‌ای که فرمان بازگشت به خویشتن ملی و دینی ما دارد و هم نظریه‌ای که چیستی و کیستی ما را خوش‌بینانه در گرو مشخصه‌های سه فرهنگ دینی و ملی و غربی برمی‌شمارد و خواهان آن است که از بین این سه فرهنگ، دست به گزینش و انتخاب زند، ناموزونی‌های حاصل از تلاقی آنها را پیرایش کند و به تعادل و توازن مطلوب و آرمانی نایل گردد. علاوه بر آن با اندیشه‌های مواجهه‌ایم که معتقد است چون ما با گذشته خود و با گذشته غرب تماس حقیقی نداریم، دارای آینده‌ای موهوم هستیم و به معنایی بی‌هویت و بی‌تاریخیم (کاجی، ۱۳۷۸: ۳۱).

اندیشه بازگشت به خویشتن و هویت خود، در آثار روشنفکران، به‌خصوص بعد از دوران مشروطه، به چشم می‌خورد. میرسپاسی (۱۴۰۰)، در کتاب «تأملی در مدرنیته ایرانی»، اشاره دارد که جلال آل‌احمد از روشنفکرانی است که زمینه نقد مدرنیزاسیون در ایران را مهیا می‌کند. آل‌احمد مدرنیزاسیون (غربی شدن) ایرانی را به مثابه بیماری‌ای تصور می‌کند که از درون، جامعه ایرانی را می‌پوساند و حیات اجتماعی و ذهنیت فرهنگی آن را تباه می‌کند (میرسپاسی، ۱۴۰۰: ۲۱۵).

جلال آل‌احمد در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۱، که از آن به عنوان دوره سکوت یاد می‌کند، با دوری جستن از سیاست، به تقریر آثار قوم‌شناختی‌اش روی می‌آورد. بدین

منظور و برای آشنا شدن با توده‌های حقیقی و فرهنگ آنها و نیز ریشه‌های واقعی خودش، به نقاط مختلف کشور سفر می‌کند. طرح‌های او هر چند جنبه تفننی دارند، اما برای فعالان شهری که در تهران اقامت دارند و از وضعیت اکثریت روستایی کشور بی‌خبر هستند و ظاهراً به خاطر آنها نیز مبارزه می‌کنند، جذابیت دارد. «اورازان» نخستین جایی است او از آنجا دیدن می‌کند؛ روستایی که اجداد او قبل از مهاجرت به شهر در آنجا زندگی می‌کردند. آل احمد در اورازان، با خلوص خیال‌انگیزی مواجه می‌شود که نظیر آن را در مراکز شهری نمی‌یابد (همان: ۲۱۴).

از نظر میرسپاسی، آل احمد در آثارش، به تلویح، میان شهر و بیماری غرب‌زدگی پیوند برقرار می‌کند و روستایی را به مثابه نمادی از خرد همگانی محض در نظر می‌گیرد. طبق نظر میرسپاسی، نوستالژی‌ای که آل احمد دربارهٔ دنیای برتر از دست‌رفته خلق می‌کند، به گرمی مورد استقبال مردم ستمدیده و جدیداً شهری شده قرار می‌گیرد و بیان می‌دارد که در همان سالی که آل احمد سفرهای خود را آغاز می‌کند، «سرگذشت کندوها» را می‌نویسد که داستان زنبورهایی است که می‌خواهند به خانهٔ اجدادی خود بازگردند. این کتاب آشکارا مکمل تک‌نگاری‌های آل احمد در جهت رسیدن به اصل است و بررسی او دربارهٔ هجوم ماشینی و تمدن ماشینی، چشم‌اندازی تاریک از آینده پدید می‌آورد (میرسپاسی، ۱۴۰۰: ۲۱۴).

بنابراین، می‌بینیم که روشنفکری، دغدغهٔ حکومت، تمدن و دین و فرهنگ را دارد و اصلاً شهر و زیست شهری و به‌خصوص شهر تهران را مسئله نگرفته است. نه آل احمد، نه فراهانی، نه کسروی، نه شریعتی، نه مطهری، نه سروش، نه راست‌ها، نه چپ‌ها و نه شعرا و ... هیچ‌کدام از تهران یک حس روشنی ندارند و آن را به عنوان یک مسئله نمی‌دانند و حتی در نوشته‌های کسانی مثل آل احمد یا صادق هدایت، رویکرد ضدشهری دیده می‌شود تا شهرگرایی. در صورتی که اکثر روشنفکران فرانسوی پاریس را مسئله می‌شناسند، آلمانی‌ها برلن را، انگلیسی‌ها لندن را، یا آمریکایی‌ها واشنگتن یا شیکاگو یا نیویورک را مسئله می‌شناسند؛ به همین دلیل هم می‌توانند حرف‌های معطوف به زمین بزنند و آنجاست که مکتب شیکاگو و مکتب هاروارد به وجود می‌آید، ولی در علوم اجتماعی و علوم انسانی، مثلاً مکتب تهران شکل نمی‌گیرد و همچنین در ادبیات و فلسفه نیز چنین وضعیتی به وجود نمی‌آید. پس تهران برای روشنفکری مسئله جلوه

نمی‌کند و یک مسئله عمده نیست و روشنفکری هم نمی‌تواند از آن، مسئله و جریان و اندیشه فکری بسازد.

تهران، مسئله جامعه‌شناختی

اما ساحت سوم برای دانش و علم است. یعنی علوم چه کرده‌اند؟ شهر تهران را مسئله گرفته‌اند یا خیر؟ در اینجا هم از آنجا که دانشگاهیان عمدتاً ادامه جریان روشنفکری هستند، به نظر می‌رسد تهران، مسئله آنها نیست. البته روشنفکری ایرانی و جامعه‌شناسی اساساً با هم متفاوت‌اند، اما در بعضی نقاط، از طریق روشنفکران جامعه‌شناس و جامعه‌شناسان روشنفکر، با هم ترکیب می‌شوند. ولی اساساً جامعه‌شناسی دغدغه شناخت واقعیت‌های اجتماعی را دارد، اما روشنفکری همانگونه که مطرح شد، دغدغه‌اش نقد، بهبود و حرکت به سمت جامعه است و دو بحث متفاوت هستند. با این حال، در علوم انسانی و خصوصاً جامعه‌شناسی نیز می‌بینیم که شهر به لحاظ حکومتی مسئله‌شان است اما به لحاظ اندیشه‌ای مسئله‌شان نیست؛ به دلیل اینکه پارادایم مسلط هم در عرصه جامعه‌شناسی و هم در عرصه روشنفکری، پارادایم عقب‌ماندگی و در نهایت پارادایم توسعه‌نیافتگی است. بدین معنا که همه به دنبال توسعه‌نیافتگی که ریشه در ظهور استبداد دارد، هستند. در این نوع نگاه بیشتر از اینکه بر شهر و تأثیرات آن در بروز جریان‌های فکری و اجتماعی تأکید کنند، بر دولت و تعارضات درونی آن متمرکز شده‌اند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که روشنفکران دولت‌مدار و حکومت‌مدار هستند و مسئله‌شان امر سیاسی، استبداد و دموکراسی است. جامعه‌شناسی نیز، متأثر از فضای سیاسی و روشنفکرانه، دنبال همین موضوعات و مباحث بوده است. بنابراین امر اجتماعی مورد توجه نیست و زمانیکه از امر اجتماعی غفلت می‌شود، طبیعتاً شاکله حیات امر اجتماعی، چه در غرب و چه در ایران، در شهرها امکان‌پذیر است؛ در نتیجه از شهر نیز غافل می‌شوند. به همین دلیل نسبت به گذشته هر چقدر که جلوتر پیش می‌رویم، شهرها مهم می‌شوند و مطالعات شهری، مطالعات فرهنگی، زندگی روزمره، مراودات، مناسبات، سرمایه و ... اهمیت پیدا می‌کنند و همه اینها نشان می‌دهد که امر اجتماعی اهمیت پیدا کرده و در نتیجه شهر هم مهم شده است. اما پیش از آن، جامعه‌شناسی

ایران که متأثر از یک فضای سیاسی حکومت‌ساخته یا روشنفکرساخته و یا متأثر از پارادایم عقب‌ماندگی است، اساساً دنبال فقدان شهر است و اینکه حکومت‌ها شهرساز می‌شوند و روشنفکران و جامعه‌شناسان هم نمی‌توانند مسئله شهر را ببینند.

این‌گونه است که می‌توان پژوهش‌های اجتماعی انجام‌شده از سوی نهاد شهری و شهرداری را نقد کرد و می‌بینیم که پژوهش‌های اجتماعی شهری هم تحت تأثیر دیوان‌سالاری و روند بروکراسی حاکم، از سوگیری حکومتی و دولتی است تا اینکه معطوف به یک منطق علمی و دانشی باشد. بنابراین، بیشتر پژوهش‌های اجتماعی انجام‌شده در حوزه شهر تهران، در کنار و همراه با یکی از پروژه‌های عمرانی شهر به منظور ارزیابی تأثیر اجتماعی و فرهنگی این پروژه‌ها، تعریف می‌شوند؛ یعنی پروژه‌های کلانی که در جهت تغییر ساختار کالبدی شهر صورت می‌گیرد. در نتیجه، سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شود که اگر پروژه‌های عمرانی به مرحله اجرا درآمده، و نتایج حاصل از پژوهش اجتماعی نشان‌دهنده تأثیر مخرب آن پروژه بر حیات اجتماعی شهر باشد، آیا پروژه از دایره اجرا خارج می‌شود یا خیر؟ ذی‌نفعان مورد توجه در این پژوهش‌ها در سطح کلان و سیاستی دارای اهمیت هستند و یا ساکنان شهر و حیات اجتماعی شهر؟ و اینکه آیا انجام دادن این پژوهش‌های اجتماعی در جهت ارزیابی تأثیر اجتماعی و فرهنگی این پروژه‌های عمرانی شهری است و یا در جهت تأیید انجام دادن این پروژه‌ها؟ هر چند برای برخی از این پروژه‌ها به دلیل داشتن اهمیت بالا و ضرورت اجرا، پژوهش اجتماعی‌ای تعریف نمی‌شود.

همان‌طور که فاضلی (۱۴۰۰) در کتاب «ارزیابی تأثیرات اجتماعی سیاست‌ها، برنامه‌ها و طرح‌ها»، در ارتباط با چالش‌های پژوهش‌های مربوط به ارزیابی تأثیرات اجتماعی، اشاره دارد که سازمان‌های بوروکراتیک برنامه‌ریزی توسعه کشور، سنت نیرومندی از برنامه‌ریزی اجتماعی و ملاحظه متغیرهای اجتماعی در برنامه‌ریزی توسعه ندارند و بدنه کارشناسی این سازمان‌ها نیز متناسب با نیازمندی‌های رویکردهایی نظیر ارزیابی تأثیر اجتماعی نیستند و در مواردی دارای شبکه‌ای از منافع هستند و به همین دلیل، با وارد شدن ارزیابی تأثیر اجتماعی به فرایند برنامه‌ریزی توسعه مخالفت می‌کنند (فاضلی، ۱۴۰۰: ۲۶۷). او همچنین بیان می‌کند که بدنه بوروکراتیک، تابع نگرش‌های سیاسی خاصی قرار دارد که به صورت دوره‌ای بر نظام برنامه‌ریزی حاکم می‌شوند. برخی

از نگره‌های سیاسی، نگاه مثبت‌تری به مسائل اجتماعی دارند و برخی دیگر، رویکردهای اقتدارگرایانه‌تری را در پیشبرد توسعه ترجیح می‌دهند. فقدان استقلال بوروکراسی نگره‌ها و حتی جناح‌بندی‌های سیاسی، محیط نامساعدی برای تداوم لحاظ شدن پژوهش‌های مربوط به ارزیابی تأثیرات اجتماعی در فرایندهای برنامه‌ریزی توسعه ایجاد می‌کند (همان: ۲۶۸).

از طرفی به‌رغم اینکه پژوهش‌های مربوط به ارزیابی تأثیرات اجتماعی و فرهنگی باید به صورت طبیعی از بدنه علمی و دانشگاهی به عرصه برنامه‌ریزی توسعه قدم می‌گذاشت، اما این فرایند طی نشده است و بیش از همه، شهرداری تهران و برخی وزارتخانه‌ها، در خلال اقدامات توسعه‌ای خود به مشکلاتی با مردم برخورد کرده‌اند. بنابراین، استقرار این حوزه از دانش در بدنه دانشگاهی سبب می‌شود تا توسعه آن به فرایند دولتی و تابع تغییرات مدیریتی تبدیل نشود، چرا که ممکن است پژوهش‌های مربوط به ارزیابی تأثیرات اجتماعی، به جمع برخی از تحقیقات اجتماعی بپیوندند که محافظه‌کارانه به توجیه‌کننده اقدامات مدیران و برنامه‌ریزان توسعه تبدیل شوند (همان: ۲۷۲).

بنابراین، این موارد نشان‌دهنده تأثیر دیوان‌سالاری و روند آن بر انجام پژوهش‌های انجام‌شده از سوی نهاد شهری و نیز نتایج حاصل از این پژوهش‌ها و کاربرد این نتایج در عمل هستند. پژوهش‌های اجتماعی انجام‌شده در این حوزه نیز در ارتباط با محتوای زندگی شهری و حیات اجتماعی شهر نیست، بلکه در جهت صورت بوروکراتیک و کالبد نظام اجتماعی است.

پس چون کنش روشنفکری در مورد شهر تهران با رویکرد شبه‌مارکسی و منتقدانه نسبت به شهرها است، شهر به عنوان امری سیاسی و تابع نظام سیاسی جلوه‌گری کرده است. همین نگاه در منظر مدیران و سیاست‌گذاران کلان شهری هم دیده می‌شود و تهران به عنوان پس‌زمینه و الهام‌بخش تصورات متفکران حوزه مطالعات اجتماعی شهر نمود نمی‌یابد. در صورتی که می‌بینیم، نویسندگان مطالعات شهری و نظریه‌پردازان این حوزه، در هر مورد، درباره شهرهای خاص می‌نویسند و شهرهای مختلف در تسخیر تبیین‌های گوناگون هستند. شهر شیکاگو در زمینه اندیشه‌های جامعه‌شناسان آمریکایی مثل لوئیس ورت و رابرت پارک است؛ برلین پس‌زمینه اندیشه‌های زیمل و بنیامین درباره شعور شهری است؛ پاریس الهام‌بخش تصورات فوکو، بارت و دسرتو درباره

عقلانیت شهر و فضاهای دیگر است (تانکیس، ۱۳۹۴: ۶) و بورديو هم پاریس مسئله‌اش می‌شود و همانگونه که خود او کتاب «تمایز» را نوعی قوم‌نگاری فرانسه می‌نامد و در این کتاب با انجام مطالعات خود، حول شهر پاریس، به مطالعهٔ سلیقه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی طبقات و سبک زندگی فرانسوی می‌پردازد (ر.ک: بورديو، ۱۳۹۹). اما در مورد تهران چنین اندیشه‌هایی شکل نگرفته‌است.

نتیجه‌گیری

همانطور که اشاره شده، محوریت یافتن شهر به عنوان مسئله جامعه‌شناسان در غرب، از یک‌سوم تأثر از تحولات اجتماعی و سیاسی دورهٔ مدرن و سوی دیگر تعلق روشنفکران و کنشگران مدنی شهری بوده است. بدین لحاظ، جامعه‌شناسانی چون وبر و دورکیم و زیمل با ارجاع به مطالعات اجتماعی پیشین و سنت‌های روشنفکرانه‌ای که دغدغهٔ شناخت شهر و برون‌رفت از مشکلات شهری به عنوان مسئله معاصر داشته‌اند، راه نظریه‌پردازی در مورد شهر را برایشان فراهم ساخته است. اما در ایران به دلیل نگرش دیوان‌سالارانه و مکانیکی دولت‌ها و نظام‌های سیاسی به شهرها از دوره قاجاریه تاکنون و بی‌اعتنایی یا نگاه سلبی روشنفکری ایرانی به شهرها، شرایط اندیشه‌ای و اجتماعی مناسبی برای جامعه‌شناسان ایرانی در پرداختن به شهر به عنوان مسئله محوری و بنیادین فراهم نشده است. از طرف دیگر جامعه‌شناسانی که نقش کارشناسانه و بوروکراتیک و محقق‌سازمانی پیدا کرده‌اند، تحت تأثیر تلاش‌های مدیریتی قرار گرفته و کمتر شهر را به عنوان مسئله بنیادین معاصر دیده‌اند.

بنابراین، مطالعه و تحلیل منابع تاریخی نشان می‌دهد که شهر تهران به لحاظ حکومت و نظام سیاسی مسئله است و در دوره‌های تاریخی حاکمان و دولت‌مردان زمام امور و مدیریت شهر تهران را بر عهده داشتند و در این دوره‌ها، گسترش و رشد شهر تهران به لحاظ فیزیکی و کالبدی مورد توجه بوده‌است. تلاش فراگیر حوزهٔ مدیریتی و سیاسی شهری موجب شده‌است تا شهرها وجه کالبدی یافته و توسعهٔ مکانیکی و مادی آن مورد توجه قرار گیرد تا اینکه شهر محلی برای زیست جامعهٔ مدرن ایرانی در دستور کار مدیران و سیاستمداران باشد.

همین نگاه کالبدی و فنی، تا حدود زیادی، به حوزهٔ روشنفکری هم وارد شده است.

شهر، به خصوص تهران، در اندیشه روشن فکری از منظر آسیب‌شناسانه مورد توجه قرار گرفته است. شهر نه تنها مسئله اندیشه‌ای نشده است، بلکه به عنوان نتیجه منفی مدرنیته در ایران بیان شده است. منابع تاریخی نشان می‌دهد که در دوران بعد از انقلاب مشروطه، گرایش روشنفکران به بازگشت به اصل و هویت خویش بیشتر مطرح بوده و حتی در برخی موارد نوشته‌های روشنفکران، ضدشهری در جهت ستایش روستا و زندگی روستایی بوده است. در این زمینه هم روشنفکران چپ‌گرا و راست‌گرای ایرانی و هم روشنفکران مذهبی در ضدیت با شهر و زیست شهری مؤثر بوده‌اند. شهر را محل ستیز با سنت و مذهب و فرهنگ قلمداد کرده‌اند. شاخص‌ترین روشنفکرانی که علمدار ضدیت با زندگی شهری می‌باشند، آل‌احمد و سپس شریعتی با نفی آثار مدنیت شهری و تأکید بر گذشته تاریخی و فرهنگی ایرانی هستند.

متأثر از فضای اندیشه و فکری ایجادشده در حوزه سیاسی و روشنفکری، سرنوشت جامعه‌شناسی در مورد شهر، متفاوت از سرنوشت جامعه‌شناسان مؤسس در مورد شهرها است. در اندیشه جامعه‌شناسی هم شهر مسئله نیست و نتایج نشان می‌دهد که به دلیل اینکه حیات اجتماعی و امر اجتماعی در شهر و زندگی شهری، به صورت آکادمیک، مورد توجه علم جامعه‌شناسی قرار نگرفته است، در طرح‌های و پروژه‌های اجتماعی انجام‌شده در شهر تهران، ورود شهرسازان و متخصصان برنامه‌ریزی شهری بیشتر دیده می‌شود تا جامعه‌شناسان. همچنین در پژوهش‌هایی که در قالب ارزیابی تأثیرات اجتماعی و فرهنگی پروژه‌های شهری انجام می‌شود، چالش‌های بسیاری وجود دارد که دستیابی به هدف از انجام این پژوهش‌ها از منظر اجتماعی را، که همان حفظ حیات اجتماعی شهر هست، با مشکل مواجه می‌سازد. بنابراین امروزه نگاه به شهر از منظر جامعه‌شناختی با رویکرد آسیب‌شناسانه است و مسائلی چون فقر، حاشیه‌نشینی و بحران‌های زیست‌محیطی و ... مورد توجه است تا اینکه فرهنگ شهری، حوزه‌های فرهنگی شهر و حیات اجتماعی شهر و چگونگی پیدایش گروه‌های اجتماعی و نقش و جایگاه آنها در شهر مورد توجه باشد. پس برای اینکه تهران، و شهر به طور کلی، به لحاظ جامعه‌شناسی مسئله بشود، باید تفکر در باب شهر دچار تغییرات بنیادین شود. شهر به جای اینکه زائده نظام سرمایه‌داری و تابع نظام روستایی و دهقانی (به تعبیر مارکسیسم ایرانی)، تابع نظام سیاسی و حکومتی (به تعبیر سیاست‌مداران ایرانی) و امری آسیب‌زده و

در معرض فروپاشی (به تعبیر جامعه‌شناسان رسمی) قرار گیرد، می‌بایستی کانون شکل‌گیری مدرنیت ایرانی با همه مشکلات و نابسامانی‌ها و چالش‌هایش قلمداد شده و تأمل در مورد ابعاد و زوایای زیست شهری دستور کار محققان و جامعه‌شناسان قرار گیرد. به عبارت دیگر، ظهور و سامان‌دهی چالش‌ها و بحران‌های ایران معاصر در زیست شهری تا حاشیه‌نشینی یا تحولات روستایی دیده شود. در این مسیر است که جامعه‌شناسان ایرانی به تولید دانش جدیدی دست خواهند یافت که نتیجه آن جامعه‌شناسی مسئله‌مدار شهری تا روستایی و ضد مدنیت خواهد شد.

پی‌نوشت

۱. در جامعه‌شناسی آمریکا، در ربع دوم قرن بیستم، نظریه بوم‌شناسی حکم‌فرما بوده‌است. طراحان اصلی این نظریه، پارک و برگس و مکنزی بوده‌اند. از سال ۱۹۲۸ به بعد آشکار شد که مطالعه شهر در چهارچوب علوم اجتماعی، بر اساس این نظرات، شکلی استاندارد به خود گرفت (ویر، ۱۳۶۹: ۴۳). اما سه نوع اشکال نظری در ارتباط با نظریه بوم‌شناختی شهر وجود دارد: اول اینکه این نظریه تحلیل را به روش نادرستی بنیان می‌دهد، چرا که به جای توجه به زندگی اجتماعی، جنبه‌های ژئوفیزیکی را در نظر قرار می‌دهد. دومین مشکل اساسی در ارتباط با نظریه بوم‌شناختی شهر، ابتدایی و خام بودن آن است. این مفاهیم به‌وسیله مکنزی به‌طور فشرده زیر عنوان‌هایی چون رقابت، تمرکز، تجمع، تفکیک، تهاجم و جانشینی خلاصه می‌شود و مشکل اینجاست که اصول زندگی اجتماعی را صرفاً نمی‌توان در قالب این مفاهیم متمایز کرد. سوم اینکه نظریه بوم‌شناختی شهر، مفاهیمی را که دقیقاً مربوط به جامعه‌شناسی است، از قبیل گروه، نهادها و ساختار اجتماعی، کاملاً حذف کرده‌است (ویر، ۱۳۶۹: ۴۶-۴۷).

۲. طبق نظر ابن‌خلدون، صرف روی کار آمدن یک دولت قدرتمند، سبب تأسیس شهرها می‌شود و حتی اگر چنین شهرهایی در همسایگی محلی که این دولت در آن به‌وجود آمده قبلاً وجود داشته باشند، منجر به تصرف و تسخیر آنها می‌گردد. ابن‌خلدون وسعت، رونق، جمعیت و حیطه و مدت تمدن شهر را بستگی به قدرت و وسعت دولتی می‌داند که آن را تأسیس می‌کند و اگر دولت نیرومند و دارای املاک پهناور باشد، در آن صورت شهرهایی که تأسیس می‌کند، به‌سرعت رشد می‌کنند و جمعیت آن رو به افزایش می‌رود و فعالیت‌های اقتصادی و نهادهای علمی آنها نیز توسعه می‌یابد (آزادارمکی، ۱۳۹۱: ۲۶۷).

منابع

- آبراهامیان، یراوند (۱۳۹۳) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی.
- آزادارمکی، تقی (۱۳۹۱) بنیان‌های فکری نظریه جامعه ایرانی، تهران، علم.
- اتحادیه (نظام‌مافی) منصوره (۱۳۹۵) اینجا طهران است، مجموعه مقالاتی درباره طهران ۱۲۶۹-۱۳۴۴ هجری قمری، تهران، تاریخ ایران.
- اشرف، احمد (۱۳۵۳) ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران - دوره اسلامی، نامه علوم اجتماعی، صص ۷-۴۹.
- اشرف، احمد (۱۳۶۰) شهرنشینی از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی، آرش، شماره ۲۵، صص ۹۴-۱۰۶.
- بورديو، پی‌یر (۱۳۹۹) تمایز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، ثالث.
- تانکیس، فرن (۱۳۹۴) فضا، شهر و نظریه اجتماعی مناسبات اجتماعی و شکل‌های شهری، ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران، دانشگاه تهران.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۵) تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران از آغاز تا دارالخلافه ناصری، جلد اول، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- جلال‌پور، شهره (۱۳۹۰) نقش سازمان بلدیة (شهرداری) در تحولات شهری ایران در دوره پهلوی اول، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۹، صص ۲۳۸-۲۴۳.
- جیکوبز، جین (۱۳۹۸) مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکایی، ترجمه دکتر حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
- حبیبی، محسن (۱۳۶۸) دولت و توسعه تهران ۱۳۲۰-۱۳۰۴، محیط‌شناسی، شماره ۱۵، صص ۱۱-۲۲.
- حسامیان، فرخ؛ گیتی اعتماد و محمدرضا حائری (۱۳۶۳) شهرنشینی در ایران، تهران، آگاه.
- رهنمایی، محمدتقی (۱۳۸۸)، دولت و شهرنشینی در ایران (مبانی و اصول کلی نظریه توسعه شهر و شهر نشینی در ایران) جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، پیش شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۸، صص ۱۴۳-۱۶۵.
- زنگنه شهرکی، سعید (۱۳۹۲) فرایند تبدیل نقاط روستایی به شهر در مقیاس ملی و پیدایش پدیده «خام شهرها»، پژوهش‌های روستایی، شماره ۴، صص ۵۳۵-۵۵۷.
- سوندرز، پیتر (۱۳۹۲) نظریه اجتماعی و مسئله شهری، ترجمه محمود شارع‌پور، تهران، تیسرا.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۹۵) جامعه‌شناسی شهری، تهران، سمت.
- فاضلی، محمد (۱۴۰۰) ارزیابی تأثیرات اجتماعی، سیاست‌ها، برنامه‌ها و طرح‌ها، تهران، تیسرا.
- فیالکوف، یانکل (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی شهر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، آگه.
- کاجی، حسین (۱۳۷۸) کیستی ما از نگاه روشنفکران ایرانی، تهران، روزنه.

مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵، تهران، سازمان برنامه و بودجه کشور.

مهدی، محسن (۱۳۵۸) فلسفه تاریخ ابن خلدون، ترجمه مجید مسعودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

میرسپاسی، علی (۱۴۰۰) تأملی در مدرنیته ایرانی، بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران، تهران، ثالث.

وبر، ماکس (۱۳۶۹) شهر در گذر زمان، ترجمه شیواکاوایانی، تهران، شرکت سهامی انتشار.

وحید، مجید (۱۳۸۷)، تهران در آینه سیاست‌گذاری شهری، سیاست، شماره ۴، صص ۲۷۹-۲۹۷. Lefebvre (1972) *La pensee Marxist et la ville*, paris, Castermann.

آزادارمکی، تقی، ۱۳۹۵/۰۵/۳۱، خبرگزاری مهر، بازبایی شده در ۱۴۰۰/۱۱/۱۶، <https://www.mehrnews.com/news/>

۲۹۶۹۲۰۵//www.mehrnews.com/news/



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی